



حوادث سال نهم هجرت

ارتش اسلام بسوی

تبوك پيش ميروء

رسم وروش پیامبر اسلام این بود ، که هنگام مسافرت برای سرکوبی گروهی که مانع پیشرفت آئین اسلام بودند ، و یا قصد حمله و تخریب و سوء نیت داشتند ، هدف و مقصود را برای سربازان و افسران خویش ، فاش و آشکار نمیساخت ، و سپاه اسلام را از غیر راه معمولی ، حرکت میداد ، و دشمن را از عزیمت خود آگاه نمینمود ، و کاملاً او را غافلگیر میکرد .

ولی در تارومار ساختن اجتماع رومیان که در مرزهای شام ، برای حمله به خاك اسلام آماده شده بودند ، از روزی که بسیج عمومی اعلام گردید ، هدف و مقصد را معلوم و روشن ساخت ، و نکته آن این بود که مجاهدان از اهمیت سفر و سختی راه آگاه شوند ، و توشه کافی برای راه بردارند .

گذشته از این ، پیامبر برای نیرومند ساختن ارتش اسلام ، ناچار بود که از قبیله های « تمیم » و « غطفان » و « طی » کمک بگیرد ، و آنان در نقاط دور از مدینه زندگی میکردند ، رسول خدا برای همین منظور نامه هایی به سران قبائل نامبرده نوشت ، و نامه ای نیز برای « عتاب بن اسید » فرماندار جوان مکه فرستاد ، و افراد این قبائل و جوانان مکه را برای شرکت در این جهاد مقدس دعوت نمود (۱) و يك چنین دعوت عمومی هرگز با کتمان و پنهان ساختن هدف ، امکان پذیر نبود ، زیرا لازم بود که جریان را با سران قبائل در میان بگذارد و اهمیت مطلب را به آنان گوشزد کند تا آنان زاد و راه حله کافی در اختیار کسان خود بگذارند .

(۱) بحار الانوار ج ۲۱ ص ۲۴۴

رژه ؛ سپاه در برابر پیامبر

روز حرکت سپاه اسلام فرارسید ، پیامبر اسلام در آن روز از سپاه خویش در لشکر گاه مدینه سان دید ، منظره باشکوه رژه رفتن گروهی با ایمان و فداکار که سختی و مرگ در راه هدف را بر سایه نشینی و استراحت طلبی و تجارت و ثروت اندوزی ، ترجیح داده ، و با سرهای پر شور و دل‌های مالامال از ایمان به استقبال مرگ می‌رفتند ، بسیار جالب بوده و در روان تماشاگران اثرات خوبی می‌گذارد .

رهبر بزرگ مسلمانان در لحظه‌های حرکت ، برای تقویت روحیه مجاهدان ، خطبه‌ای ایراد نمود ، و هدف خود را از این بسیج عمومی برای آنها تشریح کرد ، سپس فرمان حرکت صادر نمود ، و سربازان از مسیری که پیامبر تعیین فرموده بود ، رهسپار شام شدند .

سرگذشت مالک بن قیس

مالک بن قیس (ابوخیثمه) پس از حرکت سپاه اسلام ، در روزی که هوا بشدت گرم بود از سفر خود به مدینه بازگشت ، و مدینه را خلوت دید و از حرکت سربازان اسلام آگاه گردید ، در این هنگام وارد باغ خود شد دید همسر زیبایی وی ، در میان باغ ، سایبانی برای او آماده نموده است ، نگاهی به چهره دل‌آرای همسر خود نمود و قدری در غذا و آبی که برای او آماده شده بود خیره شد ، و مقداری در اوضاع رقت‌انگیز پیامبر اسلام و یاران فداکاری که در این هوای گرم به سوی مرگ و جهاد در راه خدا میشتافتند ، اندیشید ، سپس تصمیم گرفت که از آب و غذائی که همسرش برای او آماده نموده ، و سایبانی که ترتیب داده ، استفاده نکند ، و هر چه زودتر بر مرکب خود سوار شود ، و به صفوف مجاهدان بپیوندد . از این جهت رو به همسر خود نمود و گفت : هرگز انصاف نیست که من زیر سایبانی در کنار هم‌سرم به استراحت به پردازم و غذای لذیذ بخورم و آب سرد و گوارائی به نوشم ، ولی سرور من زیر آفتاب گرم به سوی جهاد بشتابد ، نه ، این کار بسی از انصاف و آئین دوستی دور است ، و ایمان و اخلاص به من اجازه ارتکاب چنین کاری را نمیدهد . این جمله را گفت ، و بازاد و توشه مختصری به راه افتاد ، و در نیمه راه به عمر بن وهب که گویا از سپاه اسلام عقب مانده بود پیوست ، و هر دو نفر در حالی که پیامبر وارد سرزمین تبوك شده بود به حضور وی رسیدند (۱)

این مرد با اینکه در آغاز سعادت همراهی پیامبر را نیافته بود ولی با فداکاری باز خود را به آغوش خوشبختی افکند ، ولی در مقابل ، برخی هستند با اینکه گاهی سعادت تا آستانه آنها می‌آید ، اما بر اثر نداشتن لیاقت و شایستگی ، خود را از او دور کرده و در نتیجه خود را در آغوش ضلالت و شقاوت می‌افکنند مثلاً عبدالله بن ابی‌رئیس حزب منافقان در لشکر گاه پیامبر خیمه زده بود که در رکاب پیامبر در این جهاد شرکت کند . ولی از آنجا که يك فرد ناپاك و دشمن

(۱) : سیره ابن هشام ج ۲ ص ۵۲۰

جدی اسلام بود ، در لحظه های حرکت سپاه ، تصمیم خود را عوض کرده با هواداران خود برای ایجاد اغتشاش در غیاب پیامبر ، به مدینه بازگشت و چون پیامبر اسلام از نفاق و دورویی او آگاه بود ، و شرکت او را در جهاد چندان مفید نمیدانست کوچکترین اعتنائی به وی نکرد.

سختیهای راه

سپاه اسلام در طی طریق مدینه و شام با سختیهای زیادی روبرو شدند و برای همین جهت نام این سپاه را « جيش المسرة » گفته اند . ولی ایمان و علاقه آنان ، تمام این مشکلات را آسان کرده و با آغوش باز از مصائب استقبال مینمودند . وقتی سپاه اسلام به سرزمین « ثمودیان » رسیدند ، پیامبر صورت خود را بر اثر وزیدن بادهای داغ و سوزان با پارچه ای پوشانید ، و از کنار خانه های آنان به سرعت عبور کرد ، و به یاران خود گفت درباره سرانجام زندگی اقوام ثمود که بر اثر سرکشی و نافرمانی گرفتار قهر الهی گردیدند . بیانندیشید ، و بدانید هیچ فردی با ایمان نباید مطمئن شود که سرانجام زندگی او مانند قوم ثمود نخواهد بود ، سکوت مرگبار این سرزمین ، خانه های ویرانی که در خاموشی عمیقی فرورفته اند ، برای اقوام دیگر درس عبرت و پند و اندرز است .

سپس دستور داد که سر بازان اسلام از آب این سرزمین ننوشند ، از آن غذا و نانی درست نکنند ، حتی وضو هم نگیرند . و اگر احیاناً از آب آنجا غذایی پخته اند ، و یا آرد خمیر کرده اند همه را به چهار پایان بدهند .

ارتش اسلام پس از دریافت این دستورات به رهبری پیشوای بزرگ خود ، به راه پیمائی خویش ادامه داد ، و پاسی از شب گذشته بود که پرسرچاهی که ناقه صالح از آن آب می نوشید رسیدند پیامبر دستور داد که همگی فرود آیند و به استراحت به پردازند .

دستورهای احتیاطی

پیامبر از بادهای مسموم و تند و طوفانهای ریک آن سرزمین ، که گاهی انسان و شتر را در میان میگرفت و زیر توده های ریک و خاک مدفون میساخت کاملاً آگاه بود از این جهت دستور داد که زانوه های شتران را به بندند و هیچ کس نیمه شب از استراحتگاه خود تنها بیرون نرود ، تجربه نشان داد که دستورهای احتیاطی آنحضرت بسیار مفید بود ، زیرا دو نفر از قبيله « بنی ساعده » بی انضباطی کرده و نیمه شب از استراحتگاه خود ، تنها بیرون آمدند ، شدت طوفان یکی را خفه کرد ، و دیگری را به سینه کوهی پرتاب نمود ، پیامبر از جریان آگاه شد و از قربانیان بی - انضباطی سخت ناراحت شد و باردیگر سر بازان را به انضباط دعوت نمود (۱) عباد بن بشیر که در راس گروهی حفاظت ارتش اسلام را بر عهده داشت به پیامبر گزارش داد که سر بازان اسلام در مضيقه بی آبی قرار گرفته ، نزدیک است که تمام ذخائر به آخر برسد ، گروهی با کشتن شتران گرانقیمت ، از آبهای داخل شکم آنها استفاده کرده ، و برخی تن به قضا داده و بادل سوزان در انتظار فرج الهی نشسته بودند .

خدائی که نوید نصرت و پیروزی به پیامبر خود داده بود، بار دیگر به کمک وی و یاران باوفای او شتافت، باران سیل آسائی بارید، و همه را سیراب کرد و ماموران ذخائر، و کلیه ارتش هر چه میخواستند آب برداشتند.

آگاهی پیامبر از پشت پرده

جای گفتگو نیست که رسول خدا بتصریح قرآن مجید (۱) میتواند از غیب خبر دهد و اسرار پشت پرده را که بر نوع مردم مخفی و پنهان است، فاش و آشکار سازد، ولی حدود علم پیامبر محدود بوده، و به تعلیم خدا نیازمند است، و لذا چه بسا ممکن است از ساده ترین موضوع اطلاعی نداشته باشد، مثلاً کلید خانه و یا پولی را گم کند، و جای آنرا نداند، ولی گاهی از غامضترین و پیچیده ترین مسائل غیبی خبر دهد، و عقول عالمیانرا متحیر سازد، علت این صعود و نزول همان است که گفته شد هر گاه اراده الهی تعلق گیرد، او میتواند از جهان غیب، از پشت پرده، خبر دهد، و در غیر این صورت بسان بشر عادی اطلاعی نخواهد داشت در نیمه راه شتر پیامبر گم شد، گروهی از یاران پیامبر به تعقیب آن پرداختند، یک نفر از همان منافقان برخاست و گفت، میگوید: من پیامبر خدا هستم و از عالم بالا خبر میدهم، ولی تعجب است که جای شتر خود را نمیداند، خبر به پیامبر رسید و او با بیانی شیوا پرده از روی حقیقت برداشت و چنین فرمود:

وَاللّٰهُ وَاللّٰهُ مَا اَعْلَمُ الْاِمَامَ عَلِمَنِ اللّٰهُ وَقَدْ دَنٰى اِلَيْهِمَا وَهِيَ مِنْ هٰذَا الْوَادِى فِى شَعْبٍ كَذَا قَدْ حَبَسَتْهَا شَجَرَةٌ بِزَمَامِهَا فَاَنْطَلِقُوا حَتّٰى تَاْتُوْنِىْ بِهَا : من فقط آنچه را خدا تعلیم نماید میدانم، هم اکنون خدا مرا به جای شتر دلالت نمود، شتر من در این بیابان در فلان دره است، و افسار آن به درختی پیچیده و آنرا از راه رفتن باز داشته است، بروید بیاورید، فوراً چند نفر به نقطه ای که پیامبر فرموده بود رفتند، و شتر را به همان حالت که پیامبر توصیف کرده بود یافتند (۲)

یک خبر دیگر از پشت پرده غیب :

شترابی ذر از راه رفتن بازماند، و ابی ذر از ارتش اسلام عقب افتاد و مقداری معطل آن شد ولی سودی نبخشید، شتر را رها کرد و اثاث سفر را بر پشت خود نهاد و به راه افتاد تا هر چه زودتر به مسلمانان برسد ارتش اسلام در نقطه ای به دستور پیامبر منزل کرده و به استراحت پرداخته بودند، ناگهان سیمای شخصی که زیر بار گران، طی مسافت میگرد، از دور نمایان شد، یک نفر از یاران رسول خدا او را از جریان آگاه ساخت پیامبر فرمود وی ابو ذر است، رحم الله اباً ذر یشی وحده و يموت وحده؛ و یبعث وحده (۳) خدا ابو ذر را بیمار زد تنها راه می رود، و تنها می میرد، و تنها زنده میشود، آینده نشان داد، که خبر پیامبر عین واقع بود، زیرا وی در بیابان «رَبْذَه» دور از اجتماع در کنار دختر خویش با وضع رقتباری جان سپرد.

(۱) : سوره ۷۲ آیه ۲۷ : عالم الغیب فلا یظہر علی غیبہ احداً الا من ارتضی من رسول :

غیب خود را به کسی جز پیامبر ابراز نمیکند.

(۲) : سیره ابن هشام ج ۲ ص ۵۲۳ (۳) . سیره ابن هشام ج ۲ ص ۵۲۵